



روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد مدیرمسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی

شماره ۴۴۵۰ شماره ۱۰ رمضان ۱۴۳۴ سال شانزدهم ۲۱ اسفند ۱۴۰۳

شماره ۴۴۵۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵

تلفن: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهرآر آنیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میتوانید نامۀ اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد

۹۰٪ رطوبت هوا

۱۴٪

۸٪

۱۴٪

ظهر

۱۰٪

صبح

۱۱٪

شب

۱۲٪

عصر

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر: ۱۱:۴۱:۲۸

نیمه شب شرعی: ۲۲:۵۹:۲۹

غروب آفتاب: ۱۷:۳۵:۱۹

اذان صبح فردا: ۰۴:۲۲:۱۳

اذان مغرب: ۱۷:۵۳:۳۱

طلوع آفتاب فردا: ۰۵:۴۶:۱۲



اثرحمید قربانبور-برگزیده سیزدهمین دوره نمایشگاه بوستر اسماءالحسنی

حکایت

ضیافت

لقمان حکیم پسر راگفت: امروز طعام مخور و روزه دار، و هرچه بر زبان راندى، بنویس. شبانگاه همه آنچه راکه نوشتی، بر من بخوان. آنگاه روزه‌ات را بگشا و طعام خور. شبانگاه، پسر هر چه نوشته بود، خواند. دیروقت شد و طعام نتوانست خورد. روز دوم نیز چنین شد و پسر هیچ طعام نخورد. روز سوم باز هرچه گفته بود، نوشت و تا نوشته را بر خواند، آفتاب روز چهارم طلوع کرد و او هیچ طعام نخورد. روز چهارم، هیچ نگفت. شب، پدر از او خواست که کاغذها بیاورد و نوشته‌ها بخواند. پسر گفت: امروز هیچ نگفته‌ام تا برخوانم. لقمان گفت: پس بیا و از این نان که بر سفره است بخور و بدان که روز قیامت، آنان که کم گفته‌اند، چنان حال خوشی دارند که اکنون تو داری.

سفره

خاطرات

عشق ممنوعه!

سریال «میوه ممنوعه» به کارگردانی حسن فتحی، تهیه‌کنندگی اسماعیل عفیفه و با هنرنمایی علی نصیریان رمضان سال ۱۳۸۶ از شبکه ۲ سیما روی آنتن رفت و مخاطبان بسیاری را به خود جذب کرد. در این سریال ستارگانی از جمله هانیه توسلی، گوهر خیراندیش، امیرجعفری، طناز طباطبایی و... نقش آفرینی می‌کنند و موسیقی تیتراژ آن نیز به عهده احسان خواجه‌امیری بوده‌است که تبدیل به یکی از قطعات خاطره‌انگیز و ماندگار موسیقی باپ ایران شد. ماجرای فیلم درباره یکی از بازاریان سرشناس و متأهلی است که عشق پیری گریبان‌گیرش می‌شود و در نهایت از این مهلکه رهایی می‌یابد.



برای شنیدن موسیقی تیتراژ «میوه ممنوعه» کد را اسکن کنید.



سمفونی کلاغ ها در بهشت

می‌کنند، چه قشنگ است که این‌ها هم امام رضایی‌اند. یاد ترانه محسن جان چاوشی افتادم که ترانه یک کلاغ روسیاه را خوانده است و چیزی که می‌رفت به سمت بحران شدن را به یک اتفاق دراماتیک تبدیل کردیم. البته من کسی نبودم و نیستم این کلش لطف امام رضا^(ع) بود، سحر هشتم این اتفاق شیرین را نوشتم که ماندگار شود. دم محسن چاوشی و این ترانه متفاوت و ماندگارش هم گرم.



برای شنیدن قطعه «کلاغ رو سیاه» با صدای محسن چاوشی کد را اسکن کنید.

سرم و به مقام مدعو یا همان رئیس جمهور می‌گویم من و تو توی خدمت با هم یک جاهم گردان بودیم و توانجاز من پول قرض گرفتی! یا مثلاً می‌گویم توی فتح‌المبین من زخمی شده بودم گفتیم کمکم کن و تویی توجه به من از کنارم عبور کردی و من ویلچرنشین شدم! و اینجا از آن هنرجوی اجرا می‌خواهم که معرکه را مدیریت کند و با هم تمرینش می‌کنیم. این همه را گفتیم که بگویم کم وسط اجراهایم اتفاق عجیب نیفتاده. کم پروژکتور بالای سرم نترکیده و صدای بمب نداده، کم از این داد و پیداده‌ها ندیده‌ام ولی چند شب پیش توی حرم این اتفاق خیلی بکر و بدیع بود. اذان صبح را گفته بودند، هوا قند بود. آقای طباطبائی تازه بحثش را شروع کرده بود که یک دسته کلاغ آمدند درست پشت سر ما روی ریشه چراغ‌های صحن نشستند و حالا قارقرانکن کی بکن؟ حس کردم حواس آقای طباطبائی را بپرت کرده‌اند و یقین داشتم که میکروفون‌های حساس‌مان صدایشان را دارند دریافت می‌کنند. آقای طاهری یک کارگردان استودیوی بی‌نظیر است، توی مونیتور جلویم دیدم دوربین بسته آقای طباطبائی را دارد. با زبان اشاره گفتیم کلاغ و طاهری توی گوشه به دوربین دو گفت: قاب بسته کلاغ رو پیدا کن بده. دوربین آمد روی من. گفتیم کلاغ‌ها دارند در حرم غوغا

اول

شخص

زیر این سقف مقرنس به ازین جایی نیست

یادی از استاد سیدجلال شمسینژاد، معمار و مقرنس‌کار فقید حرم امام‌رضا^(ع) هم‌زمان با سالروز درگذشتش



آزاده چشمه‌سنگ نویسنده

تاب این همه دشواری را نداشت. بار و بندیش را جمع کرد آمد مشهد پیش برادری که تنها زندگی می‌کرد. مشهد با او مهربان‌تر بود. دست‌کم می‌توانست درسش را ادامه بدهد و بنایی را بگذارد برای روزهای بلند تابستان. زندگی‌اش شده بود درس و کار تا اینکه رسید به سن سربازی. آخرین روزی‌که از خدمت برگشت، دیگر برای خودش مردی شده بود. باید سروسامان تازه‌ای می‌گرفت. حالا می‌شد برایش رخت دامادی دوخت.

شاگرد خلف استاد حبیب...

تازه نامزد کرده بود. هنوز بلامتکلیف میان کار و زندگی بود. عمری بنایی کرده بود و حالا به پیشنهاد پدرزنش رفته بود تصدیق رانندگی گرفته بود تا روی ماشین کار کند، اما انکار این دست‌ها، برای دنده‌کشی ساخته نشده بود. نگاه به خیابان و چرخیدن توی شهر، کلافه‌اش می‌کرد. او مرد ساخت‌وساز بود. یک

زیر طاق‌های مقرنس باشانه‌های افتاده و سینه‌ای سنگین و چشمانی خسته، هرطور شده خود را کشان کشان رسانده‌ای سمت حرم. دست به سینه و سر به زیر، گام‌هایت را نرم و آهسته برمی‌داری و یک جایی بالاخره سرت را بالای‌می‌گیری تا هرچه توی دلت مانده، با زبان دل بریزی به دامن صاحب این آستان، می‌خزی کنجی، کناری، جایی جز سقف آسمان. گوشه‌امنی که کسی تو را نبیند، کسی تو را نشناسد. ورودی صحن‌ها، همان جایی‌که هرکدام منظره‌ای از گنبد طلایی آستان رضا^(ع) دارد، مکتی می‌کنی و همان‌طور که دست‌هایت را رو به بالای‌می‌گیری تا خدا را گواه بگیرد برای دلتنگی‌هایت، می‌بینی ریز و درشت، شمشه‌های منظم و زیبا عین قندیل‌های یک غار سال خورده دارند بعض شکسته‌ات را تماشا می‌کنند. آن معماری بی‌نظیر و چشم‌نواز که مثل چتری شاعرانه تو و تنهایی‌ات را سربینا شده و دارد دانه دانه اشک‌هایت را در دل خود منعکس می‌کند، روزی روزگاری با دست‌های مردی بنا شد، که عاشقانه دل‌باخته این کار بود. طرح درهم می‌ریخت و چشم‌هایش را نذر کاری می‌کرد که روزی با روکش کاشی و آینه و گچ و ورقه‌های طلا و نقره، سرگشتگی زائران راه‌گم کرده را در نظر صاحب ایوان، جلوه دهد. آن بیست و یکمین روز از اسفند سال ۱۴۰۰، وقتی ماشین بی‌صدای حمل جنازه، پیکر سرد سیدجلال را با زینت کتیبه‌های عاشورایی در حرم حرکت می‌داد، اغراق نیست اگر بگوئیم از میان تک تک کاشی‌هایی که زیر طاق‌های مقرنس جابخوش کرده بودند، قطره‌های باران به زمین می‌چکید. سیدجلال پس از نیم قرن خدمت خالصانه و هنرمندانه برای همیشه از دنیا رفته بود. عینک و مداد و آن عرق چین سبزش را توی کارگاه گذاشته بود و می‌خواست پس از عمری کار بی‌وقفه، در جوار صاحب این سرای ملکوتی به خواب رود. جایی میان رواق حضرت زهرا^(س).

کودکی غریبانه سیدجلال

سیدجلال سراپایغض و غربت و دلتنگی بود. روزی که پایش به مشهد پا شد، کودک یک هفت‌ساله بود و دلش بیش از هر زمان برای مادرش تنگ بود. مادری که آخرین بار توی آغوشش شیر می‌خورد که از دنیا رفت. چیزی از محبت مادرانه به یاد نداشت. پرنرنگ‌ترین تصویر سال‌های اخیر او، آوازی در خانه خواهر و کم‌لطفی‌های زمانه‌ای بود که او را به هم خانگی ناگزیر با نامادری‌اش مجبور می‌کرد. پدر، هرگز جای خالی مادر را برای سیدجلال پر نکرد. توی دامغان بنایی می‌کرد و یک روزی هم دست‌های کوچک سیدجلال را گرفت و از سر درس و مشق بلندکرد و با خود برد سر ساختمان‌های نیمه‌باز. سیدجلال دیگر

چه‌ها

ایرانی شایسته بهترین یا ارزان‌ترین؟



روزانه فکر نویسنده

است محلی از اعراب ندارد. در حالی‌که حداقل حقوق در آمریکا ۱۵۰۰ دلار با تورم ۵۲ درصد) و در اروپا ۱۰۰۰ دلار (با تورم ۳ درصد) تخمین زده شده‌است. از طرفی خودروهایی که مردم در ایران سوار می‌شوند، صنعت خودروسازی و قیمت خودرو در ایران با کشورهای اروپایی و آمریکایی قابل قیاس نیست، مثلاً قیمت جهانی ماشین محبوب بسیاری از آقایان یعنی تویوتا لندکروز ۲۰۲۳ حدود ۶۷ هزار

چندی است که مزمنه افزایش قیمت بنزین هم‌زمان با روی کار آمدن دولت چهاردهم در کشور به گوش می‌رسد و نیز اخبار و آمار و ارقامی منتشر شده که ایران ارزان‌ترین بنزین جهان را در اختیار مردم قرار می‌دهد و هر ایرانی بابت هر لیتر بنزین ۳ سنت با دلار (نود و چهار هزار تومانی تا زمان نوشتن این مطلب) پرداخت می‌کند. بی‌شک این مقایسه با حقوق قانون کار در سال ۱۴۰۳ که معادل ۷ میلیون و ۱۶۶ هزار تومان (۷۶۰۲ دلار) با تورم بیش از ۳۵ درصد

دلار (۶ میلیارد و ۲۹۸ میلیون تومان) است در حالی‌که مدل ۲۰۱۸ این خودرو در ایران با قیمت ۵۰ میلیارد تومان در حال فروش و معامله است! البته فراموش نکنیم که طبق آمار رسمی کشور در سال ۱۴۰۲ بیش از یک سوم مردم ایران زیر خط فقر هستند و با توجه به برآورد مرکز آمار ایران از جمعیت کشور (بالغ بر ۸۶ میلیون نفر) و با در نظر گرفتن آمار بانک مرکزی از خانوارهای دارای خودرو شخصی